

## بخش اول

### آزمودن سرّیت: برای ابژه a به مثابه ابژه a بزرگ

در میان آنان، [که] بی‌شمارگان تاریخ [اند]، که پاسدارِ سرّی مطلق بوده‌اند، سرّی سهمگین، سرّی بی‌نهایت، من از ابراهیم یاد می‌کنم، نقطه آغازگرِ تمامی ادیانِ ابراهیمی، همو که خاستگاه آن گنجینه‌ای است که آنچه ادبیاتش خوانده‌ایم بی‌آن چنین نام نمی‌گرفت و ظهورش این‌گونه میسر نمی‌شد. آیا سرّ نهفته در قرابتِ انتخابی وفاق جاری می‌سازد میان سرّ نهفته در عهدِ انتخابی که میان خدا و ابراهیم عقد شد با سرّ نهفته در آنچه ما ادبیاتش می‌خوانیم، سرّ ادبیات و سرّیت در ادبیات؟

حال ابراهیم بود یا که خدایش نیز که گفت: «ببخش ناخواستنِ گفتن...»، من از ابراهیم یاد می‌کنم که او بود که سرّ را پاس داشت، نگفتش نه به سارا و نه به اسحاق، فرمانی را که به او داده شد، در خلوت، از جانبِ خدا. فحوای آن فرمان سرّی باقی ماند، حتی نزد ابراهیم. همه آنچه ما می‌دانیم این است که محکی در کار بود، آزمونی. چه آزمونی؟ من میل آن دارم که خوانشی از آن را طلب کنم، خوانشی که با تفسیر فرق دارد. این خوانش توأمان معلوم است و مجهول، مفروض است در هر تفسیری، شرعی، احوالی، کشفی و شهودی که به تعداد فراوان طی هزاران سال تلبّار شده‌اند. پس این خوانش از نوع تفسیر

نیست. ویژگی‌های خوانشم چه در حالت داستانی و غیرداستانی‌اش ویژگی‌های یک نوع بسیار بعید از گواهی یا سندیت است. از طرفی وضوح و تمایز این خوانش به سرّی سرّ می‌ماند. چه سرّی؟ خب، اینکه آیا خداوند آزمون را به صلاح‌دید خود بر بالای کوه موریه به ابراهیم واجب می‌کند که مشخصاً ببیند که آیا ابراهیم قادر به پاسداری از سرّی هست یا نه؟ خلاصه‌اش اینکه آیا او قادر به «ناخواستنِ گفتن...» بود تا حد مبالغه و تا آن حدی که ناخواستنِ گفتن به میزانی از افراط برسد که با «ناتوان بودن از خواستنِ گفتن» اشتباه شود.

این‌ها یعنی چه؟

مسئله به واقع این است که آزمون‌ی در میان است که قرار است چیزی را به اثبات رساند و جای شک و شبهه‌ای باقی نماند. این را همه مترجمان قبول کرده‌اند که:

بعد از این مقدمات واقع شد که خدا ابراهیم را امتحان کند و به او گفت: «ای ابراهیم» و او گفت: «اینک حاضرم» (سفر تکوین، ۲۲: ۱).

درخواست سرّیت در این لحظه آغازیدن می‌گیرد: من نامت را به زبان آورده‌ام، تو می‌دانی که خوانده شده‌ای از سوی من، تو می‌گویی «اینک حاضرم». و با پاسخ مرا متعهد می‌کنی که از ما هیچ نگویم، از تبادل واژگانی که به کمکشان با یکدیگر عهد بستیم و تو متعهد شدی به من و متعهد شدی که فقط به من پاسخ دهی، چه که تنها تو پاسخ دادی به من و فقط به من، در خلوت، بی حضورِ شخصِ سوم. تو پیش‌تر قسم خورده بودی، تو پیش‌تر متعهد شدی که پاسداری کنی از سرّ عهدمان، از این خواندن و این هم‌مسئولیتی، که میان من و تو جاری شد. با شکستنِ سوگند این سرّ به واقع فاش می‌شود.

اگر حوصله کنیم خواهیم دید چگونه در دلِ آزمونِ سرّیت نوعی قربانی کردنِ آن چیزی اتفاق می‌افتد که عزیزترین است، بزرگ‌ترین عشقِ عالم، بی‌مثالیِ عشق است، بی‌مثالی در برابر بی‌مثالی، بی‌مثال برای بی‌مثال. چراکه سرّ سرّی که ما از آن سخن خواهیم گفت

موجب پنهان کردن چیزی، فاش نکردن حقیقت آن چیز نیست، بلکه موجب مراعات کامل بی‌مثالی است، تفصیل بی‌نهایت آنچه مرا به بی‌مثال، یک به مثابه دیگری، یک خاص به مثابه دیگری خاص پابسته می‌کند یا که بی‌دفاع در معرض قرار می‌دهد:

[خداوند گفت:]: حال پسر خود، تنها پسر، همو که دوستش می‌داری، اسحاق را می‌گویم بردار و به سرزمین موریه برو و در آنجا او را بر سر کوهی که به تو می‌گویم از برای قربانی سوختنی تقریب نما و ابراهیم بامدادان برخاسته، حمار خود را زین کرده و دو نفر از بندگانش و پسرش اسحاق را به همراه خود برده برای قربانی سوختنی چوب بریده و برخاسته و به سوی آن مکان که خدا به او گفته بود روانه شد (همان، ۱-۳، تأکید از نویسنده).

کیرکه‌گارد بی‌وقفه از سکوت ابراهیم می‌گفت. تأکید وی در ترس و لرز از پی استراتژی‌ای می‌آید که به تنهایی نیازمند مطالعه‌ای پرطول و تفصیل است؛ استراتژی خاصاً مرتبط بود به بدعت اساسی لغات و مفاهیم «شعرگونه» و «فلسفی» و «زیباشناختی» و «اخلاقی» و «غایت‌شناختی» و «دینی» او. گرداگرد این سکوت چیزی خاص شکل گرفته که من نامش را می‌گذارم «قطعه» در معنای موسیقایی کلمه. این چهار قطعه تغزلی با روایتی داستانی که رژین<sup>۱</sup> مخاطب بی‌رقبش است آغازگر بالفعل کتاب می‌شود. این حکایات به آنچه شاید به درستی ادبیات می‌نامند، تعلق دارند. به طریقی که خاص خودشان است این حکایات به قصه انجیل پیوسته‌اند یا که تفسیری از آن‌اند. بیابید به زیر واژگانی که به پژواک طنین‌انداز این سکوت‌ها ریتم می‌دهند خط بکشیم:

آنان سه روز در سکوت راه پیمودند. ابراهیم تا بامداد روز چهارم حتی کلمه‌ای بر زبان نیاورد...  
اما ابراهیم به خود گفت: «اسحاق را این راه به کجا می‌برد» (کیرکه‌گارد، ۱۹۸۳: ۱۰).

اما ابراهیم هیچ نمی‌گوید به اسحاق تا سرآخر در پایان این قطعه می‌شنویم صدای

ابراهیمی را که خوب می‌داند دارد تنها با خود یا خداوند سخن می‌گوید، در دل خود با خداوند:

لیک ابراهیم زیر لب با خود زمزمه کرد: «ای خدایی که در آسمانی، از تو سپاسگزارم. بهتر آنکه مرا هیولایی ببیند تا که ایمانش به تو ضایع شود» (همان: ۱۱).

### قطعه دوم:

در سکوت راه بیمودند... در سکوت هیزم فراهم کرد و اسحاق را در بند کرد؛ در سکوت چاقو برکشید... (همان: ۱۲)

در قطعه چهارم یقیناً سر سکوت با اسحاق در میان گذاشته می‌شود، اما نه این، نه آن یکی سر، آنچه اتفاق افتاده عیان نمی‌کند؛ از طرفی، آنان عزمشان را جزم کرده‌اند که ابداً از آن سخن نگویند:

هرگز کلمه‌ای در این باب در دنیا گفته نشده است و اسحاق هرگز با کسی درباره آنچه دید نگفت و ابراهیم ظن نبرد که کسی دیدش (همان: ۱۴).<sup>۱</sup>

۱. در جایی دیگر کیر که گارد از «سگوند به سکوت» می‌گوید (۲۱) و هر چه را که او تعلیق الهیاتی امر اخلاقی می‌نامد به واسطه سکوت ابراهیم تعیین می‌شود، به واسطه پرهیزش از میانجی‌گری، عمومیت، قانون عوام، امر سیاسی، دولت، امر الهی. امر الهی تنها «فانتوم» خداوند است (۶۸)، همان‌گونه که عمومیت امر اخلاقی چیزی نیست جز شیخ بی‌جان ایمان. از سوی، ابراهیم «به عنوان فانتوم، نمونه‌اعلای کژروی» نیست و نباید باشد و نمی‌تواند باشد (۵۳). کیر که گارد اغلب تکرار می‌کند که ابراهیم نمی‌تواند حرف بزند و اصرار دارد بر این ناممکن بودن یا فقدان قابلیت، بیش از اینکه «او نمی‌تواند» بر «او نخواهد کرد» اصرار دارد، چرا که او گویی بی‌اراده تصمیم گرفته سخن نگوید (۱۱۳-۱۱۵) و جای جای متن) و ساکت است و این سکوت دیگر سکوتی زیباشناختی نیست. در اینجا کل تفاوت کارکردی تفاوتی است میان سر متناقض ابراهیم با سر مربوط به آن چیزی که باید در نظم زیباشناختی مخفی بماند، اما در عوض در نظم اخلاقی بر ملا می‌شود. زیباشناسی خواستار سر آن چیزی است که مخفی می‌ماند و از آن تقدیر می‌کند؛ اخلاقیات، به سهم خود عیان شدن آن را طلب می‌کند. زیباشناسی سر را پرورش می‌دهد و اخلاقیات مجازات می‌کند. با این حال تناقض ایمان نه زیباشناختی است (میل به پنهان کردن) نه اخلاقی (منع مخفی کردن) (مقایسه کنید آن را با صفحات بعد از ۸۲). این تناقض ایمان ابراهیم را می‌برد به درون صحنه بخشش که به همان میزان متناقض است. کیر که گارد توأمان برای ماداستان و حقیقت را می‌گوید، آن داستان حقیقی که هر صحنه بخشش شاید ادامه آن است.